

اکبر خانی، مدرس کلاس تعمیران موبایل و مربی ورزش والیبال نشسته در موسسه رعد است. او با همسرش المیرا حسین زاده، پنج سال قبل ازدواج کرد و حالا آن دو پسری سه ساله به نام آتیلا دارند. با این خانواده خوشبخت گفت‌وگو کردیم.



المیرا حسین زاده؛

ما یکدیگر را عاشقانه دوست داریم و به هم احترام می‌گذاریم

زندگیم بسیار راضی هستم و به آرامش رسیده‌ام. البته ماهم مانند بقیه مردم کمبودها و مشکلاتی داریم، ولی کاملاً احساس خوشبختی می‌کنیم. من عقیده دارم که هر چه زندگی را سخت بگیریم، سخت‌تر می‌گذرد.

اکبر: همانطور که همسرم گفتند قبل از ازدواج آشنایی ما محدود به خانواده‌ها بود. من برادرشان را در تهران می‌شناختم چون در مراسمی مثل جشن‌ها و مراسم عزاداری محرم که معمولاً همه هم‌ولایتی‌ها در یک جا جمع می‌شوند، ایشان را دیده بودم. وقتی خانواده ایشان برای ازدواج به ما معرفی شدند، به خواستگاری رفتیم و بعد از گفت‌وگو و احساس تفاهمی که در عقاید و اخلاق با هم داشتیم، ازدواج کردیم. بعد از دیپلم، به دنبال کار آزاد رفتیم. مغازه‌ای داشتیم و کار تعمیرات موبایل انجام می‌دادم. همچنین مدیرعامل تعاونی مسکن جامعه معلولان دماوند هم بودم. ما یک زندگی ساده با افکار و ایده‌های رنگی را شروع کردیم و توانستیم مرحله اول که معمولاً

اکبر خانی: یک زندگی ساده با افکار و ایده‌های رنگی را شروع کردیم و توانستیم مرحله اول که معمولاً با چالش‌هایی همراه است را رد کنیم و خدا را شکر که به ثبات و آرامش نسبی رسیده‌ایم و احساس خوشبختی و رضایتمندی از زندگی داریم

آمدند، خیلی مورد تایید خانواده قرار گرفت. بعد از انجام مراسم خواستگاری، وقتی که با هم صحبت کردیم و بیشتر آشنا شدیم، متوجه شدیم که افکار و رویاهایمان خیلی به هم نزدیک است و این شد که جواب مثبت دادم و ازدواج کردیم. من مدرک لیسانس حسابداری داشتم ولی بعد از ازدواج و بچه‌دار شدن، کاری را دنبال نکردم و بیشتر وقتم را به بودن با فرزندم اختصاص دادم. از

لطفا خودتان را معرفی کنید و از چگونگی آشنا شدنتان با هم بگویید؛ آشنایی که به ازدواجتان انجامید.

اکبر خانی، متولد سال ۱۳۵۹ در شهر تهران هستم ولی خانواده‌ام اصالتاً اهل تبریز هستند. در کودکی به دلیل ابتلا به فلج اطفال از ناحیه پا دچار مشکل شدم.

المیرا حسین زاده، متولد سال ۱۳۶۷ و اهل تبریز هستم. حاصل ازدواج ما یک پسر سه ساله به نام آتیلا است.

المیرا: ما پنج سال پیش با هم ازدواج کردیم. در آن زمان من در تبریز زندگی می‌کردم و اکبر در تهران. با هم نسبت دور فامیلی داریم. البته خودمان همدیگر را ندیده بودیم ولی خانواده‌ها یکدیگر را می‌شناختند. در نوروز سال ۹۳، بعد از ملاقات خانواده‌ها با همدیگر، از طریق خانواده به هم معرفی شدیم. البته پدر و برادرهایم ایشان را از قبل می‌شناختند، به همین دلیل وقتی صحبت خواستگاری و ازدواج پیش آمد، پدرم موافقت کرد. وقتی هم به خواستگاری



المیرا: دوسه سال اول زندگی، درآمدان کم بود ولی سعی کردیم خیلی سخت نگیریم و خدا را شکر که شرایطمان بهتر شده است.

شما با بچه‌های دارای معلولیت از نزدیک کار کرده‌اید و آنها را می‌شناسید، به این دوستان چه توصیه می‌کنید؟

اکبر: بچه‌ها باید خودشان را باور داشته باشند و اطمینان داشته باشند که در هر شرایط جسمی که هستند می‌توانند موفقیت کسب کنند. منتظر ایده‌آل‌ها نباشند و پا به عرصه فعالیت بگذارند. درست است که کشور ما در زمینه مناسب‌سازی وامکانات برای افراد دارای معلولیت ضعیف است، ولی در همین شرایط دوستانی داریم که از مشکلات نرسیدند، جلو آمدند و موفق هستند. دوستان باید مهارت‌ها و توانمندی‌های خود را ارتقا بدهند، در کلاس‌های آموزشی شرکت کنند و یاد بگیرند تا بتوانند حرفه‌ای مناسب با علاقه و وضعیت جسمی خود پیدا کنند. وقتی دوستان اعتماد به نفس، شغل مناسب و درآمد نسبی داشته باشند، چیزی که به آنها انگیزه زندگی می‌دهد، تشکیل خانواده است. ازدواج، انگیزه تلاش بیشتر برای زندگی را به افراد می‌دهد و می‌توانند اهداف بهتر و رویاهای بزرگ‌تری را در ذهن خود ترسیم کنند و با برنامه‌ریزی، به نتیجه برسند. وقتی دونفر باهم ازدواج می‌کنند، دو فکر در یک جا جمع می‌شود و ایده‌های بهتر و رویاهای بزرگ‌تری پیدا می‌شود، البته باید به دنبال اهداف دست‌یافتنی بود که به واقعیت نزدیک باشد نه این که فقط اهداف و رویاهایی داشته باشند ولی بدون تلاش فقط منتظر باشیم که کسی برایمان کاری کند. به نظرم افراد برای رسیدن به مرحله ازدواج،

المیرا حسین زاده: من مدرک لیسانس حسابداری داشتم ولی بعد از ازدواج و بچه‌دار شدن، کاری را دنبال نکردم و بیشتر وقتم را به بودن با همسر و قرزندم اختصاص دادم

برآیند. ولی اگر با همان حقوق کم بتوانند برنامه‌ریزی درستی کنند و به فکر ارتقاء شرایط زندگیشان بوده و ایده‌های خوبی را برای بهتر شدن درآمد و کار داشته باشند و امیدشان را از دست ندهند، می‌توانند به فکر تشکیل زندگی و بچه‌دار شدن باشند.

الآن زندگی شما با درآمدی که دارید، می‌چرخد؟ در حال حاضر به چه کاری مشغولید؟

اکبر: در اوایل تشکیل زندگی جدید، درآمد خیلی بالا نبود و مشکلاتی داشتیم. ولی در حال حاضر، هم مغازه تعمیرات موبایل را دارم که بعد از ظهرها در آنجا مشغول به کار هستم و هم در مجموعه رعد، مسئولیت گروه ورزشی و مربیگری والیبال نشسته را برعهده دارم. سه سال هم هست که در موسسه رعد، مدرس کلاس تعمیرات موبایل هستم و به کارآموزان رعد آموزش می‌دهم. خدا را شکر می‌کنم که این آموزش‌ها به بار نشسته و پنج نفر از کارآموزان از همین طریق به اشتغال رسیده و مستقل شده‌اند.

با چالش‌هایی همراه است را رد کنیم و خدا را شکر که به ثبات و آرامش نسبی رسیده‌ایم و احساس خوشبختی و رضایتمندی از زندگی داریم.

با توجه به اینکه در کشور ما ازدواج بین جوان‌ها کم شده و سن بچه‌دار شدن هم بالا رفته، چه توصیه‌ای به دوستان خود دارید؟

المیرا: معیارهای افراد در ازدواج و نگاهشان به این موضوع با یکدیگر متفاوت است و نمی‌شود توصیه کلی کرد ولی به هر حال جوانان نباید زندگی را سخت بگیرند. ازدواج تجربه خوبی است و آرامشی که بعد از ازدواج به دست می‌آید، بسیار ارزشمند است. من و همسرم بیشتر از این که زن و شوهر باشیم، همدل و دوست یکدیگریم. برای هر کاری با هم مشورت کرده و برنامه‌ریزی‌ها و اهداف خود را با هم تعیین می‌کنیم. من به دوستان جوان توصیه می‌کنم که حتماً ازدواج کنند. البته معیارها متفاوت است و در شرایط کنونی هم ازدواج سخت‌تر شده ولی جوانان باید بدانند که نمی‌شود از اول زندگی همه چیز را با هم داشت، باید با همدلی و صبر و تلاش به تدریج به مطلوب‌هایشان برسند.

با توجه به شرایط فعلی مملکت و دشواری‌هایی که در تامین هزینه‌های زندگی وجود دارد، از اینکه بچه‌دار شوید ترسی ندارید؟

المیرا: ما از بچه‌دار شدن نترسیدیم و امیدوار به بهبود شرایطمان بودیم. اکبر: ترسی که در جوانان برای ازدواج و بچه‌دار شدن وجود دارد، به خاطر این است که اطرافیان خود را می‌بینند که با حقوق کارمندی و کارگری نمی‌توانند از پس مخارج زندگی و هزینه‌هایی که یک کودک خواه‌ناخواه ایجاد می‌کند،



اول باید پیش‌زمینه لازم را ایجاد کنند. در بین افراد دارای معلولیت، کسانی را داشته‌ایم که بدون فکر و بدون ایجاد شرایط لازم، ازدواج کردند و شکست خوردند. یکی از پیش‌زمینه‌های ازدواج، داشتن اعتماد به نفس و باور داشتن به خود است. بعد هم با توجه به شرایط جسمی می‌توانند شغل مناسب و همسر ایده‌آشان را پیدا کنند و زندگی خوبی را برای همسر و فرزندان خود مهیا کنند. در بین کارآموزان رعد یکی دو مورد را می‌شناسم که شرایط لازم برای ازدواج را دارند و اقداماتی هم در این مورد انجام داده‌اند. یکی از بچه‌هایی که در کلاس تعمیرات موبایل آموزش دید، با دید فنی که داشت در این کار حرفه‌ای شد و مغازه زد و ازدواج کرد. همسر او از بچه‌های رعد است و خدا را شکر زندگی خوبی هم دارند.

به نظر شما افرادی که محدودیت جسمانی دارند، بهتر است با افرادی مانند خود ازدواج کنند یا نه؟ البته همسر خود شما تندرست است. آیا تفاوت ظاهری شما هیچ اثری در زندگی‌تان داشته‌است؟

اکبر: به نظر من تفاوت‌های ظاهری نقش زیادی در زندگی دونفر با هم ایفا نمی‌کند. چون بعد از مدتی معلولیت فرد اصلا به چشم نمی‌آید و به حاشیه رانده می‌شود. رفتار، کردار و تفاهم فکری و اخلاقی دوطرف است که در دوام زندگی نقش دارد. خیلی از زوج‌های سالم را داریم که مثلا یکی از آنها خسیس یا بدبین یا بداخلاق است، این زندگی دوام پیدا نمی‌کند. در مورد افراد دارای معلولیت هم چه یک طرف دارای معلولیت باشد و چه دوطرف، آنچه که مهم است اخلاق و رفتار است و معلولیت بعد از مدتی عادی می‌شود. بچه‌ها باید به خودباوری و اعتماد به نفس رسیده باشند که خود را همانطور که هستند قبول کنند و توانمندی‌های خود را ببینند، حالا به فرض آنها نمی‌توانند بدون یا تند راه بروند، ولی می‌توانند در کنار همسرشان به خواسته‌های خود برسند. البته نقش خانواده هم در رفتار و برخورد با فرزندان دارای معلولیت خیلی مهم است که این افراد را مستقل و توانمند بار بیاورند.

خانواده شما چه نقشی در توانمند شدن‌تان در کودکی داشتند؟ آیا خانواده

اکبرخانی: به نظر من تفاوت‌های ظاهری نقش زیادی در زندگی دونفر با هم ایفا نمی‌کند. چون بعد از مدتی معلولیت فرد به حاشیه رانده می‌شود. رفتار، کردار و تفاهم فکری و اخلاقی دوطرف است که در دوام زندگی نقش دارد

توجه بیشتری نسبت به سایر فرزندان به شما داشت؟

اکبر: در فرهنگ سنتی بیشتر ما ایرانی‌ها توجه بیشتر به فرزندی که توانایی کمتری است وجود دارد برای همین به فرزندی که مشکل جسمی دارد، توجه بیشتری می‌شود. در خانواده ما هم، چنین بود. ما پنج برادر هستیم و من بچه سوم خانواده هستم. این توجه بیشتر، گاهی مرا اذیت می‌کرد و اعتراض می‌کردم. مثلا دوست داشتم با برادرانم که از من بزرگ‌تر بودند به مدرسه عادی بروم. ولی خانواده اسم مرا در یک مدرسه نمونه دولتی که مقداری هم هزینه داشت نوشتند. همیشه به اینکه چرا به من بیشتر محبت می‌کنند، اعتراض می‌کردم. البته این مدرسه از نظر علمی خیلی خوب بود و تحصیل در این مدرسه به نفع من بود، ولی از اینکه خانواده برای من تبعیض قائل شده‌اند، شاکمی بودم. به نظرم حمایت دلسوزانه خانواده از فرزند دارای معلولیتشان، در جاهایی خوب است ولی گاهی هم به عزت نفس او ضربه می‌زند. فردی که مرتب مورد حمایت خانواده است، وقتی بخواهد مستقل شود با مشکلات بیشتری رو به رومی‌شود. البته حمایت‌های افراطی به همه فرزندان، چه محدودیت جسمی داشته باشند و چه تندرست باشند، با آنها لطمه می‌زند. خانواده‌ها تا حدودی باید از فرزند دارای معلولیت خود حمایت کنند ولی او را آماده پذیرفتن مسئولیت و رویارویی با مشکلات زندگی هم نکنند تا عزت نفسشان پایین نیاید. البته معلولیت من اندک بود و هیچ‌وقت تفاوتی با دیگران احساس نمی‌کردم و رفتار خانواده هم جوری نبود که وابسته بار بیایم و یا اعتماد به نفسم پایین بیاید، ولی به هر حال

تاثیراتی داشت. من خیلی تلاش کردم که خودم را به اطرافیان بشناسانم تا بدانند که یک فرد مستقل و توانمند هستم. الان هم من و همسرم کاملا مجزا و مستقل از خانواده چه از نظر سکونت و چه از نظر درآمد زندگی می‌کنیم.

المیرا: من از همسرم بسیار تشکر می‌کنم. او فردی صبور، مسئولیت‌پذیر، مثبت‌اندیش و خوش اخلاق است و من این خصوصیاتش را تحسین می‌کنم. خودم معمولا خیلی زود نگران می‌شوم و به هم می‌ریزم، ولی ایشان بسیار صبور است و همیشه مرا راهنمایی می‌کند. اکبر از صبح تا شب مشغول کار است، ولی وقتی به منزل می‌آید خستگی‌ها و مشکلات را پشت در می‌گذارد و وقتش را برای من و پسرم می‌گذارد. با آتیلا بازی می‌کند و به من کمک می‌کند. من خیلی از زندگی خود راضی هستم و احساس خوشبختی می‌کنم. ما یکدیگر را عاشقانه دوست داریم و به هم احترام می‌گذاریم. خدا را بابت این همه محبت و آرامش که در زندگی دارم شکر می‌کنم. من هیچ‌وقت همسرم را به عنوان کسی که ناتوانی در جسمش دارد نمی‌بینم. همه انسان‌ها کمبودها و ناتوانی‌هایی دارند مهم این است که چقدر نقش مشکلات را در زندگی‌شان بزرگ کنند و آن را مانع بدانند. فکر می‌کنم اگر با شخصی کاملا تندرست هم ازدواج می‌کردم، شاید اینقدر خوشبخت نبودم. همسر من نمی‌تواند بدود و من هم دیدن را دوست ندارم او نمی‌تواند کوهپیمایی کند، من هم کوهپیمایی را دوست ندارم. توصیه‌ام به دوستان دارای معلولیت این است که حتما ازدواج کنند. قرار نیست که همه مثل هم باشند، زن و مرد باید مکمل هم باشند. در هر زندگی اختلاف نظر وجود دارد و قرار نیست دو نفر از هر لحاظ با یکدیگر یکسان و یک جور باشند، در این صورت زندگی خسته کننده می‌شود. شاهد طلاق در زندگی بسیاری از افراد هستیم که از نظر ظاهری بی مشکل هستند. صرف این که یک نفر معلولیت و یا دو نفر معلولیت داشته باشند، دلیل نمی‌شود که نتوانند با هم زندگی کنند. معیارهای اخلاقی و رفتاری در ازدواج ارجحیت دارد و افراد باید با کسی که همدل و همفکر هستند و البته با آگاهی کامل نسبت به هم، ازدواج کنند.

